

تاریخ وصول: ۱۳۹۲/۰۵/۰۵

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۰۶/۲۳

رویکردهای امنیتی ایالات متحده در قبال جنبش‌های اجتماعی خاورمیانه

۷۷

دوفصلنامه مطالعات
بیداری اسلامی

علیرضا قاسمی
رویکردهای امنیتی ایالات متحده در قبال جنبش‌های اجتماعی خاورمیانه

علیرضا قاسمی^{۱*}

حسین تاج آبادی^۲

۱. کارشناسی ارشد دیپلماسی کنترل تسلیحات دانشگاه مالک اشتر تهران، تهران، ایران.

۲. عضو هیئت علمی دانشگاه مالک اشتر تهران، تهران، ایران.

چکیده

فرآیند سیاست خارجی ایالات متحده در خاورمیانه بعد از جنگ جهانی دوم همواره با چالش، مخاطره و بحران امنیتی همراه بوده است. تمام روسای جمهور آمریکا درگیر بحران امنیتی در این حوزه‌ی ژئوپلیتیکی بوده‌اند. از سوی دیگر می‌توان نشانه‌های زیادی از بی‌اعتمادی ملت‌های خاورمیانه نسبت به سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا را مورد ملاحظه قرار داد. نظام منطقه‌ای در دوران بعد از جنگ سرد با تغییرات نمادین روبرو شده است. معادله‌ی قدرت تغییر یافته و الگوی جدیدی از روابط همکاری جویانه و تعارض شکل گرفته است. در این مقاله سعی شده است به روش توصیفی - تحلیلی به این امر پرداخته شود که اصلی‌ترین تهدید فراروی ایالات متحده آمریکا در خاورمیانه را قدرت‌های بزرگ تشکیل نمی‌دهند، بلکه چالش‌های عصر موجود از سوی کشورهای منطقه‌ای شکل گرفته است. گزارش استراتژی امنیتی آمریکا در سال ۲۰۱۰ نشان می‌دهد که آنان نسبت به اقدامات و توانایی‌های نظامی و استراتژیک در خاورمیانه نگرانند و اقدامات ایالات متحده همچون طرح‌ریزی دفاعی، استراتژیک و عملیاتی در راستای محدودسازی و مقابله با چنین بازیگرانی محسوب می‌شود.

واژگان کلیدی: امنیت، بیداری اسلامی، ایالات متحده، خاورمیانه، تهدید.

Email:

* ایمیل نویسنده مسئول:

بعد از جنگ دوم جهانی فرآیندهای سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه همواره با چالش، مخاطره و بحران امنیتی همراه بوده است. ملت‌های خاورمیانه بر این اعتقادند که آمریکا نتوانسته جلوه‌هایی از توازن^۱، هماهنگی و همکاری متوازن بین واحدهای خاورمیانه‌ای را به وجود آورد. به عبارت دیگر، این ملت‌ها تلاش دارند تا سیاست امنیتی آمریکا را بر اساس شکل‌بندی‌های ساختاری خاورمیانه، نقش آمریکا در حمایت از رژیم صهیونیستی و همچنین منازعات پایان‌ناپذیر این منطقه، مورد تحلیل قرار دهند.

الگوی رفتار منطقه‌ای آمریکا در خاورمیانه و در دوران جنگ سرد بر اساس شاخص‌های ساختاری در نظام بین‌الملل سازماندهی شده بود. به همین دلیل بود که آیزنهاور در سال ۱۹۵۶ تلاش همه‌جانبه‌ای به انجام رساند تا زمینه خروج نیروهای نظامی انگلیس، فرانسه و رژیم صهیونیستی از مصر را فراهم سازد. از سوی دیگر مقامات اتحاد شوروی با فروش تسلیحات فوق مدرن به مصر در سال ۱۹۷۲ مخالفت کردند. این امر نشان می‌دهد که در ساختار دو قطبی، جلوه‌هایی از هماهنگی، همکاری و موازنه بین آمریکا و اتحاد شوروی وجود داشته است. چنین فرایندی بعد از جنگ سرد با تغییرات مشهودی روبه‌رو شد. فرسایش و فروپاشی ساختار دو قطبی را می‌توان در زمره عوامل و موضوعاتی دانست که چالش‌های بیشتری در برابر سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا به وجود آورده است. چنین چالش‌هایی را می‌توان در دوران کلینتون، جورج بوش و باراک اوباما مشاهده کرد (متقی، ۱۳۹۰: ۲۱۳).

این مقاله به دنبال پاسخ به این پرسش است که ایالات متحده آمریکا چه رویکردهای امنیتی در قبال جنبش‌های اجتماعی خاورمیانه و به عبارتی بهتر بیداری اسلامی داشته است؟ در نگاه به گذشته می‌توان به این نکته اشاره کرد که رؤسای جمهور آمریکا در سال‌های بعد از جنگ سرد، تلاش داشتند تا ابتکارهای جدیدی را برای عبور از بحران مورد استفاده قرار دهند. شواهد نشان می‌دهد که چنین ابتکاراتی نتوانسته به نتایج مطلوب برای ایجاد اثبات منطقه‌ای منجر شود. ایالات متحده از ابتکار جنگ نرم برای مقابله با کشورهای رادیکال می‌پندارد، استفاده کرده است. محور اصلی سیاست تغییر در رهیافت امنیتی آمریکا را می‌توان مقابله با حکومت‌های رادیکال از طریق نیروهای اجتماعی دانست. در چنین شرایطی، انقلاب اجتماعی جایگزین کودتا یا جلوه‌های دیگری از براندازی می‌شود. چنین الگویی را ایالات متحده در ارتباط با مصر مورد استفاده قرار داده است. هدف اصلی ایالات متحده را می‌توان ایجاد آشوب سیاسی از طریق گروه‌هایی

دانست که دارای پیوند هویتی و ایدئولوژیک با عربستان سعودی هستند. از سوی دیگر آمریکا فشارهای بین‌المللی گسترده و فراگیری علیه سوریه اعمال کرده است. از جمله این اقدامات می‌توان به ارسال پرونده هسته‌ای سوریه به شورای امنیت سازمان ملل اشاره داشت. علاوه بر آن، تحریم‌های اقتصادی و امنیتی قابل توجهی علیه مقامات سوریه اعمال شده است.

۱. رویکردهای امنیتی ایالات متحده آمریکا

دهه پایانی قرن بیستم آن چه بیش از همه بر چهره امنیت و ژئوپولیتیک نظام بین‌الملل تأثیر پایداری بر جای نهاد، فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، شکست ایدئولوژی کمونیسم و فرو ریختن نظام دو قطبی بود. پس از پایان جنگ سرد در حالی که برای توجیه هزینه‌های عظیم نظامی، اطلاعاتی، امنیتی و سیاسی آمریکا، دیگر اتحاد جماهیر شوروی به عنوان دشمن خارجی وجود نداشت، برخی از صاحب‌نظران در تدوین راهبرد کلان امنیت ملی ایالات متحده آمریکا در جستجوی تعریف جدیدی از جهان در دهه ۱۹۹۰ میلادی بودند. نخستین سند راهبرد امنیت ملی آمریکا پس از پایان جنگ سرد و اتمام عملیات نظامی علیه عراق در سال ۱۹۹۲ توسط یک تیم از کارشناسان نظامی در پنتاگون با مدیریت پل ولفوویتز نفر سوم پنتاگون (معاون امور سیاست‌گذاری) طراحی و به تصویب رسید (www.pbs.org).

در طرفی دیگر صدام با درک نادرست از شرایط جدید و خوی استبدادی‌اش به کویت حمله کرد. این هجوم نظامی که به واکنش آمریکا و متحدان غربی و منطقه‌ای‌اش، در قالب «نیروی واکنش سریع» به عقب‌نشینی و تحریم بین‌المللی رژیم بعثی منجر شد، افزایش و حضور چشمگیر نظامی آمریکا در منطقه به ویژه در خلیج فارس را به دنبال داشت. آمریکا تعداد پایگاه‌های نظامی خود را در خلیج فارس و کشورهای منطقه گسترش داد و همچنین به منظور حفظ منافع اقتصادی و حیاتی خود، قراردادهای نظامی دو جانبه‌ای با کشورهای حوزه خلیج فارس به امضا رساند. بر پایه این قراردادها، کشورهای کوچک حوزه خلیج فارس و عربستان سعودی تأمین امنیت و حفاظت از تمامیت ارضی و حاکمیت ملی خود را به آمریکا واگذار کردند و در مقابل آن‌ها نیز پایگاه‌های نظامی در این کشور قرار دادند.

آمریکا با چشم‌پوشی از فساد سیاسی، وضعیت ناگوار حقوق بشر، فقدان دموکراسی و بحران مشروعیت در چنین کشورهایی، خود را به حمایت از کشورهای دوست اما مستبد

و فاسد در برابر هرگونه زیاده‌خواهی و توسعه‌طلبی متعهد کرد تا بار دیگر در غیاب رقیبی قدرتمند و ایدئولوژیک، هژمونی و سلطه خود را بر منطقه عینیت بخشد (هینبوش، ۱۳۸۲: ۱۳۶). در حقیقت حمله به عراق و پس از آن اعمال تحریم‌های بین‌المللی بر این کشور، باید گامی برای تحقق آنچه بوش پدر، «نظم نوین جهانی» خوانده بود، تعبیر شود. نظمی که در آن یک ابرقدرت وجود دارد، دیگر کشورهای قدرتمند در سلسله مراتب بعدی می‌ایستند و رهبری در آن فقط از آن و شایسته آمریکا است. به گفته برژینسکی، خاورمیانه که طی سال‌های متمادی عرصه رقابت قدرت‌های بزرگ جهانی بود، پس از فروپاشی شوروی به ویژه جنگ ۱۹۹۱ خلیج فارس برای اولین بار در تاریخ به منطقه‌ای تبدیل شده که در آن برتری آشکار و انحصاری آمریکا نمایان است (برژینسکی، ۱۳۸۱: ۱۷۹).

البته باید یادآور شد، برای تحقق چنین نظمی به رهبری آمریکا، جمهوری خواهان جنگ طلب، تنها نبودند بلکه نظریه پردازان و استراتژیست‌های دانشگاهی نیز به کمک فکری و نظری آن‌ها همت گماشتند. هانتینگتون^۲ با ارائه نظریه «نظریه برخورد تمدن‌ها»، فوکویاما^۳ با بیان نظریه «پایان تاریخ» و برنارد لوئیس^۴ با طرح این مسئله که جهان اسلام به طور گریزناپذیر، برخورد فرهنگی و ارزشی با تمدن غرب خواهد داشت، (لوئیس، ۱۳۸۱: ۲۵) پیروزی نظام لیبرالی و سرمایه‌داری به طلایه‌داری آمریکا را جشن گرفتند. شاید اغراق‌آمیز نباشد اگر مدعی شویم اغلب توصیه‌های استراتژیست‌ها و صاحب‌نظران آمریکایی به دولت مردان و دستگاه تصمیم ساز آمریکا این بود: آمریکا اگر خواهان حفظ و تثبیت جایگاه و رهبری خود در سیاست جهانی و سازماندهی، مدیریت و کنترل دگرگونی‌ها در آینده است، باید به صورتی فعال در خارج از مرزهای خود فعالیت داشته باشد. به کلامی دیگر توصیه این بود که این کشور نباید به سیاست انزواطلبی و درون‌گرایی گذشته عقب‌نشینی کند بلکه باید با گسترش سیاست مداخله‌گرایی به ویژه در مناطق ژئوپلیتیک و اقتصادی، منافع و رهبری جهانی خود را تضمین کند. این مداخله‌گرایی از آنجا ضرورت داشت که آرمان‌ها و منافع آمریکا در سرتاسر دنیا پراکنده و روابط در جهان کنونی و وابستگی‌های متقابل، به شدت در هم تنیده و نزدیک شده بود. در قالب چنین سیاستی برخورد با کشورهایی که روند کنونی را نپذیرند و رفتار ضد هژمون داشته باشند، طبیعی می‌نمود. شاید بتوان گفت این سیاست، گذشته از آن که قادر به اعمال فشار و ایجاد محدودیت بر این رژیم‌ها بود می‌توانست زمینه تغییر رفتار یا تغییر رژیم آن‌ها را فراهم کند یا حداقل آن‌ها را از دست زدن به اقدامات بی‌ثبات ساز و

چالش‌ها برای منطقه مثل حرکت به سمت تولید و استفاده از سلاح‌های کشتار جمعی و تولید بمب هسته‌ای، حمله به کشور همسایه و متحدان آمریکا به ویژه اسرائیل، اخلال در جریان و صدور منظم نفت و پشتیبانی از گروه‌های تروریستی بازدارد.

دولت بیل کلینتون در دهه ۱۹۹۰ با تأکید بر منطقه‌گرایی و این که واشنگتن همچنان در خاورمیانه دارای منافع حیاتی است، سیاست «مهار دو جانبه» را در دستور کار سیاست خاورمیانه‌ای خود قرارداد. در حالی که عراق در شرایط تحریم و انزوای بین‌المللی روزه‌روز ناتوان تر می‌شد، واشنگتن تصمیم به انزوا و تحریم یک جانبه ایران گرفت. درست در زمانی که تهران با تأکید بر بازسازی اقتصادی و نظامی خود درصدد برآمد روابط خارجی‌اش را بهبود دهد. طی دهه ۱۹۹۰، جهان شاهد موج جدیدی از تحریم‌های مالی و اقتصادی دولت آمریکا علیه ایران بود (سجادپور، ۱۳۸۱: ۱۵۸).

راهبرد جدید امنیتی آمریکا دارای دو وجه سخت‌افزاری و نرم‌افزاری است. در حالی که بخش نخست بر به‌کارگیری قدرت نظامی و مشت آهنین تأکید می‌کند، بخش دوم بر لزوم تغییر وضع موجود و انجام اصلاحات در عرصه‌های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی اصرار دارد. به نظر می‌رسد چنین راهبرد دوگانه و دو وجهی، ناظر بر تهدیداتی است که آمریکا در منطقه نسبت به آن‌ها احساس خطر می‌کند. این تهدیدات به صورت روشنی در سند راهبرد امنیت ملی آمریکا در سال ۲۰۰۲ مورد تأکید قرار گرفته است ([www. Whitehouse.gov](http://www.Whitehouse.gov)).

۲. جنبش‌های اجتماعی در خاورمیانه

در چندین سال پیش، جهان عرب به عنوان جهانی محافظه‌کار شناخته می‌شد که به نسبت سایر مناطق و کشورها، کمترین میزان تحرک و تحول اجتماعی و سیاسی را داشت. با این وجود رویدادهایی که از تونس آغاز شد، کم و بیش کشورهای عربی را در بر گرفت و در حال حاضر خاورمیانه به عنوان منطقه‌ای که گفتمان انقلاب در آن تسلط دارد، شناخته می‌شود. بر این اساس هر چند در گذشته انتظار می‌رفت که در منطقه خاورمیانه در نهایت تحولات و تغییراتی روی دهد، کمتر کارشناسی پیش‌بینی می‌کرد که این تحولات در مقطع کنونی با سرعت و به شکل غافلگیرانه آغاز شود و کشورهای عربی را در بر گیرد. در واقع تحولات جهان عرب همچون رخداد پایان جنگ سرد، یک‌بار دیگر نشان داد تا چه میزان نظریه‌های علوم سیاسی و روابط بین‌الملل در پیش‌بینی تحولات و رویدادها ناتوان هستند (ترابی، ۱۳۹۱: ۱۹۷).

خاورمیانه همواره با بحران‌های سیاسی مواجه بوده است. بیداری ملت‌های مسلمان در کشورهای عربی، آغازگر تغییرات اساسی در برخی از این کشورها شده است که بی‌شک پیامدهای منطقه‌ای مهمی به دنبال خواهد داشت. قیام‌های مردمی خاورمیانه امروزه از مهم‌ترین و بحث‌انگیزترین پدیده‌های حادث در محیط بین‌الملل به شمار می‌آیند.

قیام‌هایی که جرقه آن در کشور آفریقایی تونس زده شد و پس از سرنگونی رئیس‌جمهور دیکتاتور این کشور، با سرعت عجیبی به دیگر نواحی منطقه مانند مصر، لیبی، بحرین، یمن و چند نقطه دیگر نیز تسری یافت. تا جایی که ظرف چند ماه دومینویی از خیزش‌ها و اعتراضات در خاورمیانه شکل گرفت و ملت‌ها به عنوان بازیگران اصلی این حوادث، برای سرنگونی رژیم‌های استبدادی حاکم بر کشورهاشان به پا خاستند. قطع نظر از اینکه آیا می‌توان قیام‌های اخیر خاورمیانه را «انقلاب» نام نهاد یا خیر - با در نظر گرفتن تعریف مشخص انقلاب در ادبیات علوم سیاسی - جای تردیدی نیست که این قیام‌های مردمی از عمق، گستره ظرفیت اثرگذاری قابل‌توجهی برخوردار هستند. به نحوی که تاکنون در سه کشور، دیکتاتورهای قدرتمند و باسابقه‌ای را که همگی در زمره بزرگ‌ترین متحدان آمریکا در خاورمیانه بودند - بن علی در تونس، مبارک در مصر و قذافی در لیبی - از اریکه قدرت به زیر کشیده‌اند.

موقعیت استراتژیک خاورمیانه، وجود ذخایر عظیم انرژی، استقرار پایگاه نظامی آمریکا در برخی نقاط و نیز دغدغه امنیت اسرائیل، همواره موجب حساسیت و عطف توجه ایالات متحده و هم‌پیمانان اروپایی‌اش به تحولات منطقه طی دهه‌های گذشته شده است. اکنون وقوع خیزش‌های مردمی با سبقه اسلامی در کشورهای خاورمیانه و سرنگونی دیکتاتورهای هواخواه غرب - که بعضاً روابط تنگاتنگی با مقامات تل‌آویو دارند - و روی کار آمدن احتمالی دولت‌های اسلام‌گرا می‌تواند معادلات سیاسی منطقه را در خلاف جهت منافع غرب به شدت دست‌خوش دگرگونی سازد. از همین رو قدرت‌های غربی برای حفظ منافع راهبردی خود با نگرانی پیگیر رویدادهای اخیر هستند و حتی در مورد بحران لیبی به دلیل مطرح بودن مسئله نفت و نیز قرابت جغرافیایی با اروپا، علاوه بر صرف اقدامات دیپلماتیک، اهرم مداخله نظامی در قالب ناتو را هم به کار گرفتند.

رسانه‌های غربی بدون کالبدشکافی ریشه‌های نارضایتی مردم، این انقلاب را صرفاً یک انقلاب اقتصادی یا یک انقلاب رنگی^۵ دانستند که برای خواسته‌های معیشتی مردم صورت گرفته است. اما آنان هنگامی که با قیام مردمی مصر مواجه شدند، تلاش کردند تا این انقلاب را نیز به عنوان مبنای حرکت مردمی با ماهیت سکولار و آزادی‌خواهانه و

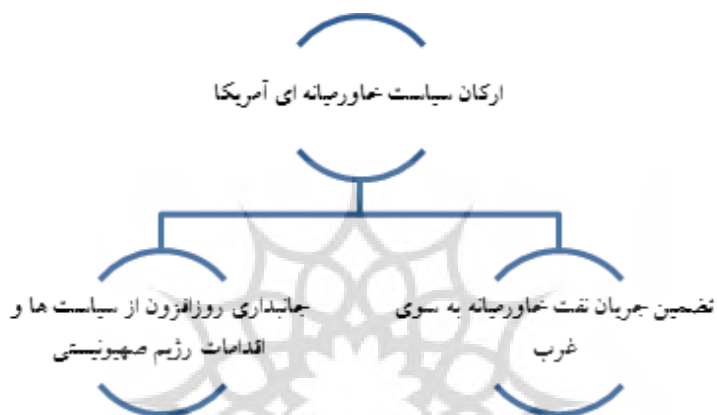
دموکراسی طلب به سبک غربی ارزیابی کنند. اما این بار انقلاب و قیام، توده‌ای و فراگیر است (بذر افکن و جاودانی مقدم، ۱۳۹۱: ۳۲۹). انقلاب‌های نسل‌های گذشته، یا توسط احزاب و جمعیت‌ها محتمل بود و یا توسط گروه‌های هم‌سود نظامی رخ می‌داد و یا اینکه یک قبیله یا یک منطقه جغرافیایی صرفاً دست به اقدام می‌زدند این در حالی است که گستردگی اعتراضات اخیر در کشورهای عربی نشان می‌دهد که عمق نارضایتی و مطالبه تغییر، سرتاسر اقشار و اصناف این کشورها را در بر گرفته است. از سوی دیگر عدم رهبری این اعتراضات مردمی توسط احزاب و شخصیت‌های مطرح سیاسی، اجتماعی و یا مذهبی، شاخص شعبی بودن قیام را تأیید می‌کند: قیام مردمی برای ساقط کردن نظام. این در حالی است که سه نسل از جنبش‌های اسلامی هیچ‌گاه به دنبال ساقط کردن نظام نبودند و یا اینکه تغییر نظام، اولین هدف‌گذاری این جنبش‌ها نبود. برعکس جریان‌ها و برنامه‌های منحرف‌کننده جنبش‌ها با ایجاد تغییرات ظاهری در نظام باعث تحلیل رفتن و فروکش کردن اعتراضات درون جامعه می‌شد (بذر افکن و جاودانی مقدم، ۱۳۹۱: ۳۲۹). نسل اول با قیام علیه استعمار و ضعف عثمانی، به دام دولت‌های سلطنتی - دموکراتیک افتادند، نسل دوم نهضت‌های اسلامی با قیام علیه وابستگی و بی‌عدالتی به دام دولت‌های سوسیالیستی - نظامی افتادند، نسل سوم نهضت‌های اسلامی با حرکت گام به گام فرهنگی - سیاسی خواستار ورود و مشارکت در سیاست شدند که به نوعی از صحنه حذف و یا به بیراهه کشانده شدند. اما این بار، هدف‌گذاری قیام و انقلاب مقابله با اصل مشکل یعنی اسقاط و سرنگونی نظام با یکپارچگی ملی و اسلامی است.

در این میان، به نظر می‌رسد که از یک سو، الگوی رفتاری سیاسی امام خمینی (ره) در برانداختن نظام وابسته به غرب به جای وارد شدن به رقابت‌های سیاسی، مهم‌ترین درسی است که نسل سوم نهضت‌های اسلامی آموختند و به کار بستند و از سوی دیگر، پایداری جمهوری اسلامی ایران بر اصول اسلامی و شعارهای دینی خود تا دست‌یابی به آستانه موفقیت‌های بزرگ ملی و منطقه‌ای و جهانی‌اش، یکی از عناصر اصلی ایجادکننده قیام‌های اخیر است. چنانچه، موج بیداری اسلامی در مصر، از نخستین امواج خروشان مردمی بود که علیه حاکمیت استبداد و حکومت‌های دست‌نشانده استعمار در منطقه به راه افتاد. مصر با جمعیت ۸۵ میلیون نفری نیمی از جمعیت کل اعراب را تشکیل می‌دهد و به دلیل مجاورت با فلسطین اشغالی از اهمیت و تاثیرگذاری بالایی در جهان اسلام برخوردار است. در همین راستا هم اکنون مصر جدید به عنوان کشور جدید به عنوان کشور پیشگام در انقلاب‌های اخیر، در راستای استقرار الگوی اسلامی حکومت‌مداری و پیشگام ظهور

خاورمیانه جدید در حال شکل‌گیری است (افتخاری، ۱۳۹۱: ۳۳۱).

۳. سیاست‌های امنیتی آمریکا در خاورمیانه

حضور آمریکا در منطقه خاورمیانه در مقام ابرقدرت، پس از جنگ جهانی دوم اتفاق افتاد. این حضور در سرتاسر دوران جنگ سرد دوام و گسترش یافت.



شکل ۲. ارکان سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا

حمایت بی‌قید و شرط ایالات متحده آمریکا از اسرائیل را باید از عجایب سیاست بین‌الملل در چندین دهه گذشته به شمار آورد. حفظ منافع ملی آمریکا ایجاب می‌کرده است که آن کشور به خاورمیانه نزدیک شود؛ چرا که این کشورهای خاورمیانه هستند که عمده ذخایر نفت جهان را در اختیار دارند و هم آن‌ها هستند که با جمعیت زیاد و درآمد سرشار خود، به طور بالقوه بهترین بازار مصرف برای آمریکا به شمار می‌روند. در حالی که اسرائیل با جمعیتی اندک، نه اهمیت راهبردی برای آمریکا دارد و نه منافع مادی. در برابر، سالانه میلیاردها دلار از آمریکا به سوی این کشور کوچک که بیش از چند میلیون نفر جمعیت ندارد، سرازیر می‌شود. علت این امر را باید در موفقیت بی‌سابقه صهیونیسم بین‌الملل در نفوذ در سیاست‌گذاری خارجی آمریکا جستجو کرد (عطایی و اقارب پرست، ۱۳۸۵: ۲۱).

این، خود موضوعی مهم است که توضیح آن در این بحث نمی‌گنجد. اما در هر حال، رابطه ویژه آمریکا و اسرائیل نقش بنیادی در سیاست خاورمیانه‌ای دولت آمریکا دارد و تمامی وقایع این منطقه به طور مستقیم از آن تأثیر می‌پذیرد. از سوی دیگر، وجود سه

چهارم ذخایر شناخته‌شده انرژی جهان در خاورمیانه، که عمده نیز در خلیج فارس است، این منطقه را در صدر الویت‌های سیاست خارجی آمریکا قرار داده است و در محاسبات راهبردی قرن بیست و یکم حائز اهمیت خاصی کرده است.

روند پرشتاب تحولات درون منطقه‌ای و حضور نظامی آمریکا در منطقه، زمینه‌ساز دگرگونی‌های گسترده‌ای شد که بازبینی آمریکا در راهبرد امنیتی‌اش در سال ۲۰۰۲ میلادی واکنشی در برابر آن به حساب می‌آید. به قدرت رسیدن طالبان و گروه تروریستی القاعده در افغانستان، رشد فعالیت اسلام‌گراها در منطقه، بروز شکاف میان عربستان و آمریکا به ویژه رشد احساسات ضدآمریکایی در این کشور، کارآمد نبودن سیاست مهار دوجانبه برای انزوا و زیر فشار قرار دادن ایران، بهبود مناسبات تهران با کشورهای منطقه خلیج فارس، شروع انتفاضه دوم در سرزمین‌های اشغالی و متوقف شدن روند صلح، افزایش حملات تروریستی علیه اهداف غربی به ویژه آمریکا در سرتاسر خاورمیانه، به قدرت رسیدن نو محافظه‌کاران در آمریکا و از همه مهم‌تر حملات ۱۱ سپتامبر در سال ۲۰۰۱، موجب شد دگرگونی گسترده‌ای در فضای امنیتی و سیاسی خاورمیانه ایجاد شود. به دنبال این حوادث به ویژه حملات تروریستی به آمریکا، دولت مردان این کشور سیاست خاورمیانه‌ای جدید خود را باهدف « مبارزه با تروریسم بین‌المللی »، « جنگ پیشگیرانه »، « پیشبرد صلح خاورمیانه »، « حفظ امنیت نفت »، « توسعه دموکراسی و اصلاحات اجتماعی - اقتصادی » و نیز « منع گسترش سلاح‌های کشتار جمعی » اتخاذ کردند و همچنان درصدد اجرای کردن آن هستند.

حادثه ۱۱ سپتامبر، زمینه‌های اجتماعی، منطقه‌ای و بین‌المللی برای شکل‌گیری رویکرد گروه‌های هژمون‌گرا در ساختار سیاسی آمریکا را فراهم آورد. زمانی که جورج بوش و محافظه‌کاران جدید به قدرت رسیدند، نشانه‌های رفتاری سیاست خارجی آمریکا معطوف به عبور از چندجانبه‌گرایی به یک‌جانبه‌گرایی و همچنین عبور از موازنه‌گرایی به هژمونیک‌گرایی^۷ بود. طبعاً چنین فرآیندی زمینه‌های سیاست تغییر در ساختار نظام بین‌الملل را فراهم می‌ساخت. سیاست تغییر رژیم و بهره‌گیری از نیروی نظامی توسط دولت آمریکا نتوانست منجر به تعادل و ثبات منطقه‌ای در خاورمیانه گردد (Hajjiyousofi, ۲۰۰۵: ۲۵).

آمریکا در پیروی از سیاست‌های امنیتی نفوذ و تسلط در خاورمیانه به افغانستان و پس از آن به عراق حمله کرد تا نشان دهد برای حفظ منافع امنیتی و حیاتی خود در منطقه قادر است از نیروی نظامی استفاده کند، پس از جنگ سرد و در غیاب رقیبی جدی در

به‌کارگیری زور و قدرت اسلحه برای خاتمه دادن به برخی از درگیری‌های منطقه‌ای، از آزادی بیشتر و محدودیت‌های کمتر برخوردار است و اگر به‌کارگیری نیروی نظامی لازم باشد، برای تأمین منافع ملی خود، هیچ درنگی نخواهد کرد. همچنین حمله به این دو کشور، نشان‌دهنده دو الگوی متفاوت رفتاری در سیاست خارجی و خاورمیانه‌ای ایالات متحده بود. درحالی‌که آمریکا در جنگ افغانستان نشان داد قادر است قدرت‌های موثر جهانی و منطقه‌ای و سازمان‌های بین‌المللی را بسیج کند و می‌تواند محور و رهبر ائتلاف جهانی در مبارزه با تروریسم بین‌الملل باشد، در جنگ عراق نیز بیان کرد می‌تواند به طور یک جانبه و هژمونیکی رفتار و اهداف خود را دنبال کند؛ حتی اگر همه کشورهای دنیا و سازمان‌های بین‌المللی مخالف باشند (خسروی، ۱۳۸۷: ۱۳).

زمانی که باراک اوباما به عنوان رئیس‌جمهور جدید آمریکا در ژانویه ۲۰۰۹ به قدرت رسید، تلاش نمود تا از الگوی موازنه‌گرایی منطقه‌ای برای ثبات و تعادل در خاورمیانه استفاده نماید. این امر منجر به اتخاذ ابتکارات ویژه برای تثبیت موقعیت منطقه‌ای آمریکا در خاورمیانه گردید. از جمله این اقدامات می‌توان به سخنرانی اوباما در دانشگاه قاهره و حضور نامبرده در پارلمان ترکیه دانست. تمام نشانه‌های یادشده را می‌توان به عنوان بخشی از اقدامات ابتکاری آمریکا برای موازنه‌گرایی منطقه‌ای تلقی نمود. طبیعی است که ضرورت‌های موازنه‌گرایی ایجاب می‌کند که هیچ‌گونه حمایتی از سیاست تغییر وضع موجود توسط کشورهای منطقه‌ای و قدرت‌های بزرگ به عمل نیاید.

سفر رابرت گیتس به بحرین در ۱۳ مارس ۲۰۱۱ را می‌توان به عنوان حمایت آمریکا از اقدامات نظامی عربستان برای سرکوب گروه‌های هویتی دانست. شیعیان بحرین دارای رویکرد و سیاست اصلاح‌طلبانه می‌باشند. آنان خواستار افزایش مشارکت دموکراتیک در سرنوشت سیاسی بحرین بودند. سرکوب نظامی آنان توسط نیروهای نظامی و یگان‌های تانک عربستان سعودی نشان می‌دهد که این کشور درصدد عبور از سیاست حفظ وضع موجود منطقه‌ای می‌باشد (Kagan, ۲۰۱۰: ۱۴).

با توجه به فرایند یادشده، نشانه‌ها و شواهد موجود بر این امر تأکید دارد که در دوران بعد از جنگ سرد بار دیگر ساختار وستفالیای در شرایط ترمیم و نوسازی قرار گرفته است. الگوی رفتاری قدرت‌های بزرگ با واحدهای منطقه‌ای که در دوران بعد از کنگره وین ۱۸۱۵ شکل گرفت، در حال بازسازی است. در سال‌های بعد از ۱۸۱۵، کشورهای محافظه‌کار اروپا در چارچوب کنگره وین و پیمان اتحاد مقدس درصدد برآمدند تا موج‌های ناشی از انقلاب فرانسه در کشورهای اروپایی مقابله نمایند (Tiemerman,

هم اکنون نیز می‌توان مشابه چنین الگویی را در ارتباط با همکاری آمریکا با عربستان سعودی برای مقابله با موج‌های هویتی و انقلابی کشورهای منطقه خاورمیانه مشاهده می‌شود. محافظه‌کاری استراتژیک زمانی حاصل می‌شود که قدرت‌های بزرگ با کشورهای منطقه‌ای در صدد سرکوب انتظارات گروه‌های اجتماعی برآیند. طبیعی است که چنین اقدامی می‌تواند جلوه‌هایی از سیاست تغییر وضع موجود را فراهم سازد.

ایالات متحده امروزه برای رسیدن به اهداف خود، سازماندهی به مسائل و معضلات منطقه را در دستور کار خود قرار داده و درصدد است با حضور نظامی بیشتر و فعالیت گسترده‌تر و آشکارتری امور را تدبیر کند. به نظر سیاستمداران آمریکایی مدیریت بحران‌ها و کنترل روندهای منطقه‌ای برای واشنگتن ضروری است چرا که اگر این مدیریت و تدبیر صورت گیرد، منافع آمریکا بیشینه خواهد شد و مقابله با چالش‌های آتی، آسان‌تر خواهد بود.

۴. تقابل ایالات متحده با جنبش‌های اجتماعی خاورمیانه

آمریکا با اجرای سیاست‌های خود، درصدد است منافع خود را حفظ و هژمونی خود را در نظام بین‌الملل تثبیت کند. شاید بتوان گفت آمریکا با کنترل و حفظ موقعیت برتر خود، درصدد است هژمونی و سلطه خود بر سایر مناطق دنیا تحمیل کند. این کشور اگر در تثبیت موقعیت خود موفق شود، در تسری رهبری خود در سایر مناطق دنیا با دشواری‌ها و موانع کمتری روبرو خواهد شد چرا که خاورمیانه به دلیل موقعیت ژئوپلیتیک و منابع فسیلی، کلید اساسی تولید قدرت و اعمال هژمونی در جهان است.

رفتار سیاست امنیتی و نظامی آمریکا طی چندین دهه گذشته به ویژه در عصر بیداری اسلامی خاورمیانه، نشان می‌دهد این کشور در این منطقه دارای منافع حیاتی است و راهبرهای امنیتی خود را برای تأمین آن و تثبیت جایگاه خود طراحی می‌کند و از این رو است که در این منطقه همه نوع اقدامی انجام می‌دهد و حاضر می‌شود هر هزینه‌ای پرداخت نماید. از جمله اقداماتی که ایالات متحده آمریکا در تقابل با این تحولات انقلابی در جهت حفظ منافع خود به کار می‌گیرد می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود:



شکل ۳. تقابل ایالات متحده با انقلاب‌های اجتماعی خاورمیانه

۱-۴. مقابله با مشروعیت سیاسی کشورهای خاورمیانه

آنچه به عنوان «سیستم تابع منطقه ای» در دوران جنگ سرد وجود داشت، هم اکنون با تغییرات قابل توجهی روبه‌رو شده است. در سیستم تابع منطقه‌ای، نقش «بازیگر مداخله‌گر منطقه‌ای» در معادلات قدرت بین‌المللی از اهمیت و کارآمدی ویژه‌ای برخوردار بود. در حالی که چنین روندی در دوران بعد از جنگ سرد مشاهده نمی‌شود. بازیگر مداخله‌گر بیش از آنکه دارای قدرت فرادستی باشد، با جلوه‌هایی از چالش سیاسی و منطقه‌ای دست به گریبان است. در این شرایط، منطق تعامل بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی با نشانه‌ای از عدم تقارن رو به رو شده است. بنابراین چالش‌های منطقه‌ای، ماهیت نامتقارن داشته و الگوی جدیدی از تضاد و رقابت در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی را به وجود می‌آورد. در چنین فرآیندی، بحران مرجعیت و اقتدار شکل گرفته و قدرت‌های بزرگ کارایی خود را برای مقابله با چالش‌ها و اجرای سیاست‌ها از دست داده‌اند. عملیات نظامی آمریکا در عراق و افغانستان را می‌توان ناشی از ناکارآمدی قدرت سیاسی بازیگران دانست. به‌کارگیری نیروی نظامی، گسترش پایگاه‌های عملیاتی و همچنین ارتقای توان نظامی در محیط‌های منطقه‌ای، بیانگر کاهش قدرت مرجعیت بازیگران اصلی در سیاست بین‌الملل است (متقی، ۱۳۹۰: ۲۱۴).

۲-۴. بهره‌گیری از اصل تفکیک در کنترل انقلاب‌های اجتماعی خاورمیانه

استراتژیست‌های آمریکایی به این جمع‌بندی رسیدند که اصلی‌ترین تهدید فراروی هژمونی آمریکا در خاورمیانه را قدرت‌های بزرگ تشکیل نمی‌دهند. چالش‌های عصر موجود از سوی کشورهای منطقه‌ای شکل گرفته است؛ بازیگرانی که رقیب بزرگ نظامی محسوب نمی‌شوند. در بین کشورهای منطقه‌ای، ایران در سلسله‌مراتب تهدیدات منطقه‌ای آمریکا قرار دارد. گزارش استراتژی امنیت آمریکا در سال ۲۰۱۰ نشان می‌دهد که آنان نسبت به اقدامات و توانایی‌های نظامی و استراتژیک ایران نگران‌اند. بنابراین طرح‌ریزی دفاعی، استراتژیک و عملیاتی آمریکا در راستای محدودسازی و مقابله با چنین بازیگرانی

محسوب می‌شود.

اسنایدر^۸ بر این اعتقاد است که منطقه مناسب‌ترین سطح تحلیل برای بررسی مسائل و امور مربوط به نظم بین‌الملل است. منطقه شامل گروهی از کشورهایی است که در مجاورت جغرافیایی یکدیگر قرار دارند؛ یعنی اینکه ممکن است با یکدیگر همسایه نبوده ولی در فضای مجاورت منطقه‌ای قرار گیرند. از سوی دیگر، تعامل منطقه‌ای می‌تواند ماهیت فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، امنیتی یا سیاسی داشته باشد. این‌گونه تعاملات لزوماً نباید دارای ماهیت و کنش مستقیم باشند. کشورها تحت تأثیر ائتلاف‌ها، ضد ائتلاف‌ها و بحران‌ها قرار می‌گیرند. این امر، فضای تعامل منطقه‌ای به ویژه در حوزه امنیتی را پیچیده‌تر می‌سازد (متقی، ۱۳۹۰: ۲۱۴).

۳-۴. استراتژی کنترل بحران از طریق به‌کارگیری سیاست کنترل و تعادل

در دوره پس از جنگ سرد به منظور درک بهتر این موضوع که چگونه می‌توان ثبات و نظم را حفظ کرد، پنداشت‌های مربوط به ماهیت امنیت بین‌الملل و چگونگی تعامل استراتژیک کشورها مستلزم بررسی مجدد هستند. همچنین تصورات کشورها مبنی بر اینکه تعاملات امنیتی ایشان چگونه در افزایش یا کاهش امنیتشان اثربخش بوده، مستلزم بازاندیشی خواهد بود. نظر به اینکه نظریه‌های واقع‌گرا، نهادگرا و سازنده‌گرا به شرح چشم‌اندازهای همکاری امنیتی می‌پردازند (متقی، ۱۳۹۰: ۲۱۶).

سیاستمداران آمریکایی با بهره‌گیری از نظریه‌های مطرح و نیز متناسب با تحولات نظام بین‌الملل و نظام منطقه خاورمیانه دست به عمل می‌زنند. ایالات متحده برای مهار جنبش‌های اسلامی قراردادهای دو جانبه و چندجانبه با برخی از کشورهای خاورمیانه امضا نمودند. این قراردادها ساختارهای امنیتی این کشورها را تحت تأثیر قرار داده است و به تبع آن مانع فعالیت اسلام‌گرایان در این کشورها می‌شود. همچنین آمریکا با استفاده از ابزارهای گوناگون تلاش می‌کنند از به قدرت رسیدن بنیادگرایان در کشورهای اسلامی جلوگیری به عمل آورند، چون تبعات جبران‌ناپذیری را نظیر تهدید موجودیت رژیم صهیونیستی، ناآرامی‌های در خلیج فارس، افزایش قیمت انرژی، تشدید مسابقه تسلیحاتی غیرمتعارف، ایجاد تروریسم بین‌المللی و نیز جنگ‌های بی‌پایان را به همراه خواهد آورد (Hajar, ۲۰۰۰: ۷۱). آن‌ها اگر چه به منظور کنترل تحول ژئوپلیتیک اسلام در خاورمیانه تلاش می‌کنند، ولی به نظر می‌رسد به تدریج نقش مسلمانان در نظام منطقه‌ای بیشتر می‌شود و به همان نسبت میزان امنیت اسرائیل کاهش پیدا می‌کند.

نتیجه گیری

ایالات متحده به دلیل جایگاه ژئوپلیتیک و نیز اهمیت ژئواستراتژیک منطقه خاورمیانه، قواعد و توزیع قدرت منطقه‌ای و بین‌الملل را متحول ساخته است. در این مقطع آمریکا در تعریف نظم جدید، منطقه خاورمیانه را بخشی از حوزه امنیتی و تأمین‌کننده منافع حیاتی خود قرار داد. از این رو تأسیس دولت اسرائیل و حمایت آمریکا از این دولت بر اساس فهم و مصلحت سیاست‌گذاران، روسای جمهور و نخبگان سیاست خارجی این کشور آغاز شد. این سیاست بر اساس نظرسنجی‌های به عمل آمده، مورد تأیید مردم آمریکا نیز می‌باشد.

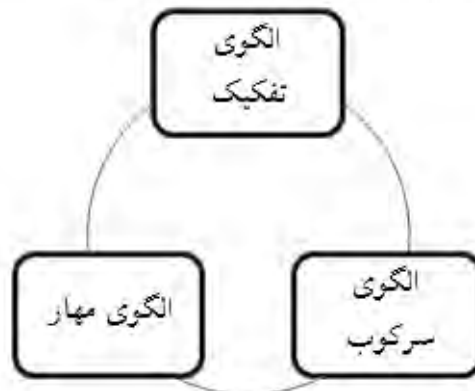
در جنبش بیداری اسلامی چندین فرایند سیاسی به موازات یکدیگر در حال شکل‌گیری است. ایالات متحده از «الگوی تفکیک» در برخورد با بیداری اسلامی جهان عرب بهره گرفت. برای مقابله با گروه‌های اسلام‌گرای (شیعه) طرفدار ایران در بحرین، عربستان، یمن از «الگوی سرکوب» توسط عربستان به عنوان دولت دست‌نشانده حافظ منافع منطقه‌ای آمریکا (برای نمونه اعزام نیروهای سعودی به بحرین) استفاده کرد. از «الگوی مهار» برای منحرف‌سازی انقلاب اجتماعی مصر و تونس و جلوگیری از تغییرات ساختاری در این کشورها بهره گرفت. در نهایت نیز «الگوی تغییر و براندازی سیاسی» را برای مقابله با دولت سوریه و حمایت از سلفی‌های تحت تأثیر عربستان به کار گرفت.

۹۰

دوفصلنامه مطالعات
بیداری اسلامی

سال سوم، شماره پنجم، بهار و تابستان ۱۳۹۳

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



شکل ۳. الگوی های تفکیک آمریکا در برخورد با جنبش های انقلابی اسلامی جهان عرب

در برخی از کشورها همانند مصر از نظامیان برای کنترل بحران و جنبش اجتماعی مردم، حمایت به عمل می آورند. از سوی دیگر در تونس زمینه جابه جایی قدرت به گونه ای فراهم می شود که تغییرات ساختاری در آن ایجاد نشود. بنابراین مصر و تونس نمادهایی از تحول سیاسی و اجتماعی در فراروی خود قرار دادند که آمریکا از الگوی مقابله با تغییرات ساختاری استفاده کرد. در نهایت رهیافت های سه گانه مبتنی بر به کارگیری الگوی تفکیک در برخورد با جنبش بیداری اسلامی خاورمیانه نشان می دهد که هنجار واحدی در سیاست امنیتی آمریکا در برخورد با کشورها وجود ندارد. از سوی دیگر مواضع آن کشور در برخورد با هر واحد سیاسی، ماهیت متفاوتی دارد.



یادداشت ها:

1. Balance
2. Huntington
3. Fukuyama
4. Bernard Lewis

۵. انقلاب مخملی یا رنگی نوعی تغییر و جابجایی قدرت است که بدون اصطکاک نظامی و خونریزی، با استفاده از شیوه های نرم، آرام، مبارزه و نافرمانی مدنی صورت می گیرد.

۶. مردمی بودن

۷. به طور کلی این واژه به مفهوم تسلط و برتری است که عبارت است از چیره دستی و مهارت بیش تر در امور دیپلماسی و روابط دیپلماتیک بین دولت ها و برخی از پژوهشگران در مورد تفوق نظامی گری نیز این واژه را به کار برده اند که ظاهراً در اسناد و آرشیو خبری رسانه های جمعی اروپا و آمریکا در این زمینه سابقه فراوان وجود دارد.

8. Snyder



۹۲

دوفصلنامه مطالعات
بیداری اسلامی

سال سوم، شماره پنجم، بهار و تابستان ۱۳۹۳

منابع

- افتخاری، اصغر (۱۳۹۱)، «بیداری اسلامی در نظر و عمل»، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (ع).
- بذرافکن، مجید؛ جاودانی مقدم، مهدی (۱۳۹۱)، «بیداری اسلامی و جنبش اسلامی در خاورمیانه»، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (ع).
- برژینسکی، زیگینو (۱۳۸۱)، «خارج از کنترل: اغتشاش در طلیعه قرن بیست و یکم»، ترجمه عبدالرحیم نواه ابراهیم، تهران: انتشارات اطلاعات.
- ترابی، قاسم (۱۳۹۱)، «بیداری اسلامی آمریکا و تحولات خاورمیانه»، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، تهران، سال نوزدهم، شماره چهارم.
- جعفری، علی اکبر (۱۳۹۱)، «تبیین عوامل و اهداف اتحاد استراتژیک میان آمریکا و اسرائیل در منطقه خاورمیانه»، فصلنامه ژئوپلیتیک، تهران، سال هشتم، شماره دوم.
- خسروی، غلامرضا (۱۳۸۷)، «آمریکا و خاورمیانه - راهبردها و چالش‌ها»، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- سجادپور، محمدکاظم (۱۳۸۱)، «سیاست خارجی ایران: چند گفتار در عرصه‌های نظری و عملی»، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
- عطایی، فرهاد؛ اقارب پرست، محمدرضا (۱۳۸۵)، «آمریکا و جهان قرن بیست و یکم»، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- لوئیس، برنارد (۱۳۸۱)، «خاورمیانه: دو هزار سال تاریخ از ظهور مسیحیت تا امروز»، ترجمه حسن کامشاد، تهران: نشر نی.
- متقی، ابراهیم (۱۳۹۰)، «راهبردهای جهان غرب در مواجهه با بیداری اسلامی»، تهران: ماهنامه سیاسی تحلیلی دیپلماتیک، شماره ۵۴.
- هینبوش، ریموند الوشس (۱۳۸۲)، «سیاست خارجی کشورهای خاورمیانه»، ترجمه علی گل محمدی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

- Hajiyousofi, Amir Mohammad (2005), " Foreign policy Islamic Republic of Iran in the light of regional developments ", Tehran: Political and International Studies Office.

- Hajjar, sami G (2000), " The U.S and Islamic Fundamentalism in American Foreign Policy, Pukin: McGraw-Hil.

- Kagan, Fredrick (2010), “ Deterrence Misapplied, Challenges in Containing a Nuclear Iran, Council on foreign Relations.
- Tiemerman, Kont. A (1994), Speculation death: Untold Iran – Iraq War, Tehran: Political and International Studies Office.
- www.pbs.org/defenseplanningguidance,1992.
- www.Whitehouse.gov.



۹۴

دوفصلنامه مطالعات
بیداری اسلامی

سال سوم، شماره پنجم، بهار و تابستان ۱۳۹۳